

انگاره‌های فاشیستی و تمامیت‌خواهانه

در ضرب‌المثل‌های منطقه اورامان

محمد حسینی

در این مقاله نمی‌خواهم «ضرب‌المثل» را از منظر ادبی آن، همان‌گونه که صاحب‌نظران در فن ادبیات تعریف کرده‌اند، تعریف نمایم. نمی‌خواهم بگویم که ضرب‌المثل چیست؟ و حد و رسم منطقی آن کدام است؟ نمی‌خواهم به اختلاف نظر و تعاریف گوناگون در مورد آن اشاره نمایم! بلکه می‌خواهم به بیان گوهره و حقیقت ضرب‌المثل و نقش آن در فرهنگ جوامع بشری و بسترهای مختلف در جریان زندگی اشاره نمایم.

به نظر بنده «ضرب‌المثل» بخشی از عناصر فرهنگ معنوی و ساختار گفتاری هر ملت و قوم و عشیره‌ای است که در حرکت چگونه زیستن در جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان به طور طبیعی و خودانگیخته شکل گرفته است.

ضرب‌المثل‌ها آینه‌ی تمام‌نما، بایگانی حافظه‌ی تاریخی، بازتاب طبیعی آداب و رسوم، خلق و خوی، سنت‌های نیاکان، شیوه‌های زندگی و تفکر و بالاخره مظهر و نماد واقعی هر ملت و قومی هستند. ضرب‌المثل‌ها در پاتولوژی حرکت‌ها و مکاتب و حاکمیت‌های شکل‌یافته در میان هر ملتی در جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نقش (DNA) ها را برای بازشناسی جریان‌های گوناگون بازی می‌کنند.

ضرب‌المثل‌ها میراث‌های فرهنگی و گنجینه‌های ناب و گرانبهای معنوی هستند، که قدمت برخی از آنان ریشه در ضمیر زمین و زمان و انسان دارد، همان‌گونه آقای دکتر صفر علی فرسادمنش در کتاب «فرهنگ امثال و حکم روسی - فارسی» می‌گوید:

«بسیاری از مثل‌ها ریشه در اعماق تاریخ داشته و حیات خویش را پیش از خط و کتابت آغاز کرده‌اند». برخلاف بسیاری از بزرگان عرصه‌ی ادبیات همچون مرحوم علی اکبر دهخدا، بنده ضرب‌المثل را نتیجه فکر و اندیشه‌ی پدران و نیاکان خود و مرواریدهای ریز اندیشه‌ی اندیشه‌ورزان نمی‌دانم، بلکه ضرب‌المثل‌ها جریان طبیعی حرکت زندگی هر ملت و قومی هستند که در بسترهای مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی آن ملت به طور طبیعی و خودانگیخته به وجود آمده‌اند.

ضرب‌المثل‌ها ردپاهای واقعی تلخی و شیرینی‌ها و خوبی و بدیهای گویا در زندگی اجتماعی ما هستند که بر اثر تکرارپذیری در عرصه‌ی گفتار اجتماعی به عنوان ملکه و خصلت‌های جاری در فضای گفتار و سخن نقش بسته‌اند و در میان توده و عموم جامعه قبول همگانی یافته‌اند.

بر این اساس، این حوادث و رویدادهای برون‌ی هستند که به طور طبیعی و جبری در ساختار ضرب‌المثل و سخنان نغز نقش‌آفرینی نموده‌اند و عملاً فضای قضاوت و حرکت را برای اندیشه‌های گوناگون در جامعه فراهم نموده‌اند. از این رو اندیشه‌های درونی به صورت اختیاری و انتخابی چنان نقش چشمگیری در فرایند ساختار ضرب‌المثل بازی نکرده‌اند، به تعبیر دیگر جبر تاریخ اجتماعی هر ملت بسان جبر طبیعت، رانده‌مان و ساختار ضرب‌المثل را شکل داده است، یعنی همان گونه، باد و باران، گرما و سرما، سیل و زلزله، رانش زمین، جریان آب‌ها، ساخت و سازها و تخریب‌های بشر و... به طور طبیعی آثار چشمگیر از تغییر و تحول را بر روی کره‌ی زمین به جا می‌گذارد که برخی از این دگرگونی‌ها نشان از تاریخی بسی ژرف و کهن دارد، بدین سان ضرب‌المثل‌ها آثار به جامانده‌ی کنش و واکنش زبان با رویدادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی هر جامعه و ملتی است، که به طور طبیعی و جبری در میدان حرکت اختیاری انسان‌ها با همدیگر شکل گرفته است. پس برخلاف آنچه که مرحوم دهخدا فرموده‌اند «در هر ملت که امثال بیشتر است، نشانه‌ی سعه‌ی فکر عوام آن ملت می‌باشد». به طور مطلق چنین نیست، زیرا ممکن است در میان ملتی بسیار دگم و تنگ نظر و استبدادپذیر در عرصه‌های مختلف زندگی ضرب‌المثل‌های فراوانی یافت شود که دلالت بر واقعیت تفکر دگماتیسم‌آبانه و استبدادپذیری و استبدادپروری آنان بنماید.

برای بسط بیشتر مطلب می‌توانیم به ادبیات سرشار از ضرب‌المثل‌های دوران جاهلی عرب اشاره بنمائیم و حال آنکه در بدترین وضعیت روزگار خود به سر می‌بردند و خشن‌ترین نوع زندگی را برای خود انتخاب کرده بودند، تا آنجا ظلم و ستم و زورسالاری یکی از فرهنگ‌های رایج آنان شمرده می‌شد و به آن افتخار می‌کردند و ضرب‌المثل‌های «و من لم یظلم الناس یظلم»؛ «هر آن کس بر مردم ستم نکند بر او ستم می‌شود» و «انصراً خاک ظالماً او مظلوماً»؛ «برادرت را چه ستمکار باشد و چه ستم‌دیده کمک کن».

ضرب‌المثل‌هایی چون «نه شیر شتر و نه دیدار عرب» در میان ما ایرانیان دلالت روشن بر کینه‌توزی آنان دارد و اگر نیم‌نگاهی را به فرهنگ امثال و حکم ملت‌های جهان سوم به ویژه خاورمیانه و کشورهای اسلامی و به طور اخص کشوری که در آن زندگی می‌کنیم، بیندازیم، می‌بینیم که وسعت امثال و حکم در این ممالک و در میان این ملل به حدی است که مجلد‌های فراوان را به خود اختصاص می‌دهد. حال آنکه رشد دمکراسی و دگرپذیری و شفافیت و سعه‌ی صدر در میان آنان در سطح بسیار پایینی است. علت بارز و گویای این حقیقت، حضور پابرجا و همیشگی حاکمیت‌های دیکتاتورآبانه و زورسالارانه‌ای است که پی

در پی در طول تقریباً هزاره‌ای کامل بر این ملت‌ها حکومت کرده‌اند، تا آنجا این مفاهیم ارزشمند و والا، جای خود را به دیکتاتوری و انحصارطلبی و اختناق و تنگ نظری داده است، زیرا به قول جان استوارت میل «حکومت لیبرال برخاسته از جامعه لیبرال است» که این سخن قابل تعمیم به نقطه‌ی مقابل آن در تمام حاکمیت‌ها در طول تاریخ می‌باشد یعنی «حکومت فاشیستی نیز برخاسته از جامعه‌ی فاشیستی» است. باری در پرتو این مطالب به این حقیقت می‌رسیم که مهمترین ویژگی ضرب‌المثل‌ها در میان هر ملتی خودجوش بودن و تکرارپذیری و مردمی گشتن آنهاست. شاید بر این مبنا بود که «یولس» دانشمند نامدار هلندی و استاد تاریخ هنر (متولد ۱۸۷۴ متوفای ۱۹۴۶) ضرب‌المثل را شکلی از کلام نغز دانسته بود و آن را با ترانه‌های مردمی، قصه‌های فولکلوریک و افسانه‌های پهلوانی قیاس کرده است که «ژرفای جان مردمی» را بازتاب می‌کنند.

آقای بابک احمدی به بسط مطلب یولس می‌پردازد و می‌نویسد: «ضرب‌المثل‌ها» آفرینندگان گمنامی دارند، اما قبول همگانی یافته‌اند، اگر ژرفای جان مردمی را بازتاب می‌کنند، آنان را نه در جهان آفرینش، در فراشد پذیرش باز می‌تاباند. هر کلام نغز بیانگر تجربه‌ای خاص است و این مهمترین نکته در فهم منش ادبی آن محسوب می‌شود، منش آموزشی آن بی‌اهمیت است. او از ویلهلم گریم نقل می‌کند که وی گفته است «ضرب‌المثل‌های راستی مردمی، دارای سویه‌های آموزشی آشکار و عمدی نیستند.»

البته سخن ما در این جا گامی فراتر از این سخن پا نهاده است و ضرب‌المثل‌ها را پژواک طبیعی کنش و واکنش انسان با طبیعت خود و جهان پیرامون خویش با تمام زیر و بم‌های آن می‌داند، که به صورت مکرر در گوش‌های عموم مردم نسل اندر نسل طنین می‌اندازد، که آهنگ آن‌ها با نرمی و روانی موسیقایی خاصی همراه است، به نحوی که گویی از روز نخست برای بیان گفتاری و تکرار در زبان آن مردم ساخته شده‌اند. به همین خاطر است در میان تمام اقوام و ملل دنیا ضرب‌المثل‌هایی را شبیه هم می‌یابیم که دلالت بر مشترکات انسانی تمام انسان‌ها دارد.

یعنی در زمینه‌هایی که آدمیان در آن اشتراک کنش و واکنش را با خود و جهان پیرامون خود دارند، بدون هیچ تعمد و تکلفی و به دور از هر سویه‌ای تعلیمی و آموزشی به طور خودانگیخته و طبیعی لب به سخنی گشوده‌اند، که پژواک حقیقت موجود در ظرف واقعیت بوده است. از طرف دیگر اختلاف زمان و مکان و مناسبت‌های مختلف و رویدادهای گوناگون و میزان و سطح پیشرفت ابزاری و چگونگی استفاده از آن در میان ملل و اقوام و عشایر مختلف موجب آن شده است، که ضرب‌المثل‌هایی طبیعی با ساختار مختلف در میان آنان در طول زندگی آنان شکل بگیرد و این نشان بی‌نظری است که ما در پی اثبات آن در این مقاله هستیم.

پس بدین گونه می‌توانیم بگوییم که:

ضرب‌المثل‌ها در میان جوامع مختلف، آثار تاریخی و میراث‌های کهن فرهنگی معنوی آن جوامع در امور مختلف زندگی آنان اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی می‌باشند، که با آسیب‌شناسی آنها و بازسازی فضای گفتاری شکل‌یافته‌ی آنها می‌توانیم به بازخوانی تاریخ آن جوامع و قلمرو کنش ارتباطی آنان و مراحل و ادوار مختلف صعود و یا هیبوط فرهنگی آنان برسیم.

تاریخ، بازخوانی روایت حوادث و رویدادهای گذشته هر ملت است که برای اطمینان از آن بایستی به نقل روایت‌های تاریخی آن ملت اطمینان پیدا کرد و از آنجا که بسی اوقات روایت‌های تاریخی در معرض طوفان‌ها و فراز و نشیب‌های قدرت سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفته‌اند به همان سان از مسیر اصلی خود که نقل روایت آن چنان که آینه‌ی تمام‌نمای حادثه و رویداد اصلی باشد، منحرف شده‌اند، اینجاست که بخشی از تاریخ آن ملت می‌میرد، زیرا به گفته‌ی هانا آرنهت «زمانی که ایدئولوژی جایگزین روایت می‌شود تاریخ می‌میرد.»

شواهدهای معنوی صحت و سقم سنجش تاریخ، بسان شواهدهایی از هر حادثه و رویداد دیگر می‌توانند در احیای روایت مرده و بازخوانی روایت‌های تیره و تاریخی نقش‌آفرینی کنند. بخش عظیمی از ضرب‌المثل‌ها با توجه به سبب ورود آنها و فضای گفتاری و محتوای معنوی آنها می‌توانند در نشان‌دادن چهره‌ی واقعی و اصلی تاریخ یک ملت نقش بسیار مهمی را ایفا نمایند و بسان کمربندی دفاعی از حریم روایت‌های تاریخی پاسداری نمایند.

تاریخ هر ملت را دوباره در پرتو شکل‌های ساده‌ی ادبی آن ملت به ویژه در پرتو سخنان نغز و ضرب‌المثل‌های آن ملت بازخوانی کنیم.

قبل از هر چیز جا دارد، که نگاه ما در این فضا به فاشیسم و توتالیتاریسم نگاهی توصیفی و کلی باشد، به نحوی که ویژگی‌ها و اوصاف فاشیسم و توتالیتاریسم را مد نظر قرار دهد. از این رو قبل از آن که این دو مصطلح را در بستر تاریخی و ورود آنها به حوزه‌ی ادبیات سیاسی مد نظر قرار دهیم، به ویژگی‌ها و اوصاف کلی آنها نظر داریم، که به طور متداول در طول تاریخ بشرآثاری از آن میان جوامع مختلف به چشم می‌خورد و شاید با توجه به اوصاف و ویژگی‌های فاشیسم بود که مرحوم شریعتی فرمودند: «اولین فاشیست شیطان بود.»

بنده بر این باورم که حقیقت فاشیسم ثمره‌ی طبیعی انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی انسان قدرت‌سالار است که بین دو فرایند ترس از آینده و اندوه گذشته تحت فشارهای روانی نوحواهان در بستر تجمع و تمرکز سرمایه و قدرت برای حفظ بقای اقتدارطلبانه‌ی خویش، می‌کوشد جامعه را از کثرت‌گرایی به سوی

تک نوعی و یک‌ورنگری سوق دهد. از این رو برای رسیدن و نیل به مقصد سیستم‌ها و ایدئولوژی‌های توتالیتار و فراگیر و همسانگر را مرکب خود قرار می‌دهد و بدین گونه فردیت انسان‌ها را خرد می‌کند و آنها را به هیچ تبدیل می‌کند تا حدی که هیچ کس جز نظام و یا ایدئولوژی حاکم و فرد رهبر و پیشوا دیده و شنیده نشود و کسی را یارای نقد آن نباشد.

فاشیسم و توتالیتاریسم دشمن اصلی کثرت‌گرایی هستند و به دنبال یک کلی واحد و در برگیرنده و فراگیر هستند و از آن جا کثرت انسان‌ها و تنوع‌خواهی آنان خواستار کثرت‌گرایی است و این فرایند خود شرط لازم گفتار و کنش انسانی جهت اندیشیدن و شناخت و تعارف و تبادل اندیشه و تضارب آرا است و بخش مهمی از گوهره‌ی تفکیک‌ناپذیر انسانی شمرده می‌شود، عملاً فاشیسم دشمن گوهره‌ی انسانی انسان و اندیشه و اندیشه‌ورزی تلقی می‌شود.

باری همان گونه هانا آرنت می‌گوید: کثرت‌گرایی در اندیشه و گفتار و کنش انسانی خود مقتضی دو وصف برابری و تفاوت است، چرا که اگر انسان‌های برابر نباشند، قادر به فهم همدیگر نیستند و اگر قائل به تفاوت و تنوع در بین هم نباشند، احتیاجی به گفتار و کنش با همدیگر پیدا نمی‌کنند. اینجاست که جهان انسان‌ها، قلمرو کنش ارتباطی است، که در آن دیالوگ و گفتگو و لازمه‌ی کنش و کنش لازمه‌ی گفتار و دیالوگ را به ما گوش زد می‌کند و از آنجا که کنش اندیشیدن زندگی است، اضمحلال کثرت‌گرایی عملاً به مفهوم اضمحلال کنش و گفتار است و اضمحلال کنش و گفتار به معنای مرگ و تباهی زندگی است، زیرا که برای انسان بودن، وجود داشتن کافی نیست، بلکه اصل اصیل انسانی انسان آن است که انسان به فضایی تعلق داشته باشد و در فضایی رشد کند که در آن انسانیت فرد معنا پیدا کند.

نتیجه می‌گیریم گوهره‌ی فاشیسم و توتالیتاریسم انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی است، که در برابر گوهره‌ی انسانی انسان که کثرت‌گرایی و کنش و اندیشیدن و دیالوگ و گفتار است، قرار دارد.

چشم اندازی کوتاه با اندک تأملی ژرف‌نگرانه، بر ضرب‌المثل‌های اورامان در حوزه‌های مختلف زندگی، ما را به این حقیقت واقف می‌کند که شاخصه‌های فاشیسم و توتالیتاریسم در نماد اجتماعی و فرهنگی آن در میان جامعه‌ی کردی ما به وضوح مشاهده می‌شود، به نحوی که با تار و پود فرهنگی آن مردم گره خورده است و به عنوان باورهایی در درون مردم درآمده است. به طوری که افراد در گفتار و رفتار روزمره‌ی خود آن‌ها را مستند و مستمسک خویش قرار می‌دهند و بر آنها بسان رکنی تکیه می‌زنند و جهت‌گیری فرهنگی و اجتماعی خود را بر آن مبانی رقم می‌زنند.

ضرب‌المثل‌هایی هم چون:

«زور برا خویا / زور برادر خداوند است»، «زور نه بو قه‌واله به تالا/ تا نباشد چوب تر فرمان

نبرد گاونر» «دهولت خوا سهرزه‌مینیا / دولت خدای سرزمین است»، «دهولت هوریشه به گاوی گپرو / دولت خرگوش را گاومی پندارد»، «زوان نامان / ای زبان هشدار»، «زوان بازه و سهر سلامت / زبانت را نگهدار، سرت به سلامت می‌ماند»، «زوانی سوور سهره‌ی سهوز مدو واره / زبان سرخ سر سبز را می‌دهد بر باد»، «ته‌وه‌نیوه مه‌تاوی هوریش گیری مشو پالش دهی پو / سنگی را که نمی‌توانی برداری آن به که بدان تکیه کنی»، «یاوای لا جوله‌که‌ی واچه به ریشی پیاپانهت قه‌سه‌م / به یهودی که رسیدی به ریش مردانه‌اش سوگند یاد کن»، «یاوای شارو کورا توپیج ویت کور که‌ره / به شهر کوران رسیدی چشم‌هایت را ببند»، «ده‌ست به کلاوو ویتو بو وا نه به روش / از کلاه خود در برابر باد محافظت کن»، «سفید بخوان»، «به په‌تو پاوه‌ی ویت مه‌خینکه / با طناب دار پاوه خود را حلق آویز مکن»، «دیوار بژنه‌وه پاسار چنی توما / دیوار گوش کن پای دیوار با تو هستم»، «دیوار وله‌ش هه‌نه، وله‌پیج مله‌ش هه‌ن / دیوار موش دارد موش هم گوش دارد»، «دیوارا گوشیشا هه‌نی / دیوارها می‌شنوند» و صدها ضرب‌المثل دیگر دارای انگاره‌ها و شاخصه‌های فاشیستی و توتالیتاریستی است و گویای فضای بسته‌ی سیاسی، اجتماعی است که در آن آزادی بیان به مسلخ و قربانگاه رفته است و بسیاری از زبان‌های سرخ، افکار سبز و روشن را بر باد فنا داده‌اند و اختناق تا آن‌جا پیش رفته است و ترور فرهنگی جامعه به نحوی صورت گرفته است که اعتماد و اطمینان به فردیت، جای خود را به بی‌اعتمادی و هراس و رعب و وحشت بدهد و هر کس در چنین فضایی به فکر حفظ خود و گردن نهادن به دستور قدرت حاکم باشد، یعنی عملاً چیرگی تام، که از ویژگی‌های فاشیسم و نظام‌های توتالیتر می‌باشد به وسیله‌ی دو اهرم القای ایدئولوژیک از طریق لایه‌های نخبه‌ی رژیم و ارباب مطلق صورت گرفته است و این امر تنها زمانی امکان‌پذیر است که یک‌یک افراد انسانی و یا اکثریت قریب به اتفاق آنان به صورتی تبدیل شوند که در برابر برخی از کنش‌های معین، واکنش‌های معین و ثابتی به مانند سگ پائولوف از طریق شرطی‌شدن از خود نشان دهند.

بخشی از چرایی بروز شاخصه‌های فاشیسم و توتالیتریزم در فرهنگ جامعه‌ی ما در اورامان، از چرایی حضور شاخصه‌های فاشیسم در کشور ما که تحت تاثیر حاکمیت‌های زورسالار و اقتدارطلب در طول تقریباً هزاره‌ای کامل که خارستانی را بر پیکره‌ی این سرزمین تحمیل نموده است، جدا نیست. از این رو معادل این ضرب‌المثل‌ها را در فارسی نیز به وفور می‌توانیم بیابیم و بخش دیگر آن ناشی از تبعیض‌های ملی و مذهبی است که قدرت‌های منفعت‌طلب برحسب منافع مشترک در طول تاریخ تا به امروز در شطرنج سیاسی خود بر مبنای حذف و تقسیم‌هایی، آن را به شاه‌رنگ حیاتی این ملت تزریق نموده‌اند، تا این که خودباوری آنان چنان خرد شود که به چیزی جز سیستم حاکم و خواست‌های آن که نان و جان آنان را در دست دارد، نیندیشند، و کسی جز او را نبینند و به کسی جز او زنده باد نگویند.

البته ناگفته نماند که در این میدان شخصیت‌هایی برای دفاع از حقوق جامعه‌ی خود و برای پویایی و بالندگی خرد جمعی جامعه‌ی سینه‌ی خود را سپر نموده‌اند، تا آنجا در کنش و واکنش طبیعی مبارزه‌ی آنان با سردمداران زر و زور و تزویر، ضرب‌المثل‌هایی را در عرصه‌ی گفتاری جامعه هم چون «بزله‌ی نیرپه‌ی سه‌ره برپه‌ی بو/ بز نو برای قصابی است»، «مهرگ چنی هام مالی جه‌زنده/ مرگ همراه یاران بسان جشن است» و... به خود اختصاص داده‌اند، که این نیز ردپای پیکار آزادی‌خواهان با زورسالاری و انحصارطلبی فاشیستی و توتالیتریستی حاکمان بر این جامعه بود است.

بسط چرایی این مطلب و ریشه‌یابی کردن آن خود نیازمند مقاله‌ی جداگانه‌ای است. از این رو به خاطر پرهیز از تطویل، لب مطلب را در یک کلام خلاصه می‌کنیم، به نظر بنده «افول خردگرایی در حوزه‌ی اندیشه و نوآوری و روی آوردن به تقلید، در جهان سوم و در جهان اسلام که ایران و کردستان هم بخشی از آن محسوب می‌شود، زمینه‌های ظهور فاشیسم فرهنگی و حاکمیت‌های توتالیتر را فراهم نموده است». باری اگر از چرایی این پدیده‌ی شوم بگذریم و به چگونگی ظهور آن پردازیم نیازمند آن هستیم که به تحلیل ماهیت فاشیسم در تئوری‌هایی که از سوی صاحب‌نظران در این زمینه ارائه شده است، پردازیم و آنگاه سیر شکل‌گیری ضرب‌المثل‌ها و ادوار تاریخی حاکمیت‌ها را در حوزه‌ی زندگی خود را بر آن عرضه نمائیم، تا این که دریابیم سیر تاریخی این پدیده در سرزمین ما چگونه بوده است و اکنون در کجای کار هستیم؟

به طور قطع در این جا نمی‌توانیم به تحلیلی تئوری و نظریه‌های مختلف در این زمینه و آسیب‌شناسی جامعه‌ی خود پردازیم زیرا جامعه‌ی ما از یک طرف بخشی از ایران زمین و متصل به فرهنگ فارسی است و از طرف دیگر بخشی دیگر از آن در کشور عراق و متصل به فرهنگ عربی است و در یک دایره‌ی بزرگتر پدیده‌شناسانه‌ی آن نیاز به تحلیل ظهور جنبش فاشیستی در جهان سوم و جهان اسلام دارد، از این رو در این جا فقط با تأثیرپذیری از نظریه‌ها آرنت در این زمینه به مراحل چگونگی ظهور این پدیده در میان جامعه پردازیم.

هانا آرنت گوهره‌ی فاشیسم و نظام‌های توتالیتر را ارباب و وحشت و چیرگی تام می‌داند و راه رسیدن به چیرگی تام در یک سیستم توتالیتر و فاشیستی را سه شیوه می‌داند.

شیوه‌ی اول: کشتن شخصیت حقوقی «محرومیت از حقوق فردی و اجتماعی».

شیوه‌ی دوم: کشتن شخصیت اخلاقی در فرد «از دست دادن وجدان و عدم اعتماد به دیگران».

شیوه‌ی سوم: کشتن فردیت فرد «فلج کردن و کشتن روحیه دفاع در فرد».

حال با توجه به ضرب‌المثل‌هایی که نمادی از انگاره‌های فاشیستی شمرده می‌شوند، می‌توانیم مراحل

چگونگی شکل‌پذیری جنبش فاشیستی و حاکمیت‌های توتالیتار در بستر تاریخ اورامان را ضمن تشابه زیاد به نظریه‌ی هانا آرت و اندک تغییری در آن، در سه مرحله مورد بحث و بررسی قرار دهیم، همان گونه خانم آرت نظر دارند، یگانه سلاح رسیدن فاشیسم به چیرگی تام ترور و ارباب است.

ضرب‌المثل‌های ما که بخشی از ضرب‌المثل‌های ایران زمین شمرده می‌شوند و رستگاه تقریباً واحدی دارند، بیانگر آن هستند که اعمال ترور فاشیستی در مناطق ما به سه شیوه انجام گرفته است.

۱- ترور فرهنگی

۲- ترور حقوقی

۳- ترور فیزیکی و حقیقی

حال با استفاده به ضرب‌المثل‌های وارده در این زمینه‌ها مختصر و مفید به توضیح شیوه‌های یاد شده می‌پردازیم.

ترور فرهنگی:

ترور فرهنگی عبارت است از ایجاد فضائی ناآمن در میان عموم جامعه به نحوی که اکثر بالاتفاق جامعه چنین بیندارند، که عموم جامعه خواسته یا ناخواسته اهرم ایدئولوژی خاصی و یا تابع نظام حاکم مستبد در جامعه هستند، جنبش‌ها و حرکت‌ها و نظام‌های فاشیستی و توتالیتار بدین گونه به دو هدف مهم دست می‌یابند: اول این که تمام جامعه را نسبت به هم بدبین می‌کنند و بدین گونه حق اظهارنظر و انتقاد را از آنان سلب می‌نمایند و از این طریق کثرت‌گرایی و گفتمان و دیالوگ را که گوهره‌ی انسانی انسان است، به اضمحلال می‌کشانند، دوم این که اعتماد به نفس اکثریت افراد جامعه را از بین می‌برند. از این رو اکثر مردم ضعیف‌النفس و سست عنصر می‌شوند و هر کس به خود تلقین می‌کند، کاری از من ساخته نیست، من هم بسان تمام افراد جامعه، اینجاست که نقطه‌ی شروع انتقاد و درخواست رسیدن به حقوق را در میان جامعه به حداقل ممکن می‌رساند، ضرب‌المثل‌هایی چون:

«زور برا خوابا»، «ده‌ولت خوا سه‌رزه‌مینیا»، نشأت گرفته از قرن‌ها حاکمیت زورسالارانه و دیکتاتورمآبانه‌ای است که ابتدای شروع خود را با خطایی مسلم در نگرش از آبخوری پاک از حاکمیت پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشده می‌گیرد، که مردم برای مشروعیت بخشیدن به آن‌ها از کانال شورا با آنان دست بیعت می‌دادند، که بعدها حاکمیت‌های سلطنت‌طلبانه‌ی سلاطین اموی و عباسی و صفوی و .. خود را خلیفه و امیرالمومنین جامعه خواندند و دست بیعت مجبرانه و مکره‌انه‌ی مردم با خود را کاری الهی و ربانی می‌دانستند و دست خود را که همانا دست حاکمیت بود، دست خدا تلقی می‌کردند. به مرور مردم هم هر نوع حاکمیتی را در جامعه‌ی اسلامی حکومت خدا می‌دانستند و شاهان و سلاطین را «ظل الله» (سایه‌ی خدا) تلقی می‌کردند و به کسی حق سرپیچی و انتقاد از حاکمان و سلاطین داده نشد و اگر کسی به آنان

می‌گفت «اتق الله» سرش از تنش جدا می‌شد، رفته رفته نزدیکی بودن دین و سیاست، به فرایند «جابجایی ویژگی‌های دین و سیاست» ختم شد و سیاست‌های حاکم بر دینداران عین دین تلقی شد و اساس و محتوای دین به بایگانی فراموشی در میان جامعه سپرده شد و اکنون بسیاری از خشونت‌های سیاسی به نام دین ارتداد از این کانال صورت می‌پذیرد.

اینجاست که حاکمیت‌های زورسالارانه و فرمان و دستور آنان عین قانون و اسناد رسمی تلقی شد و ضرب‌المثل‌هایی هم چون «زورنه بو قه واله به تالا»، «دهولت هوریشه به گای گپرو» نشأت گرفته از چنین فضای مسموم و تیره و تاری است که تا امروز هم هنوز و هنوز صدای پای فاشیسم و توتالیتریسم را در رگه‌های فرهنگ و فقه و حاکمیت‌های دینی که قداست و زلالی دین را ندارند، به وضوح مشاهده می‌شود.

در ضرب‌المثل‌هایی چون: «ته‌وه‌نیوه مه‌تاوی هوریش‌گیری مشو پالش پووه‌دهی»، «ده‌سیو مه‌تاوی ماریش مشو ماچش که‌ری»، «دیوار وله‌ش هه‌نه، وله‌یچ مله‌ش هه‌ن، مله‌یچ گوش‌ش هه‌نی»، «دیوارا گوشیشا هه‌نی»، «ده‌ست به کلاوو ویتو بو وانه به‌روش» استحاله و اضمحلال اعتماد به نفس فردیت فرد و عدم اعتماد به همدیگر در جامعه را می‌توانیم به وضوح دریابیم.

باری در ضرب‌المثل «دیوار وله‌ش هه‌ن، وله‌یچ مله‌ش هه‌ن و .. که معادل فارسی آن «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» است، آخر خط بی‌اعتمادی افراد جامعه به همدیگر احساس می‌شود، تا آنجا انسان منتظر است که گفته می‌شود «گوش هم نیش دارد».

ضرب‌المثل‌هایی چون «سفید بخوان» و «به‌په‌تو پاوه‌ی ویت مه‌خنیکنه» که زمینه‌ی به وجود آمدن آن تاریخی چنان کهن در این دیار ندارند و سبب پیدایش آن برای اکثر ساکنان شهر پاوه و حومه مشخص است، نشأت گرفته از فضای سراپا اختناق حاکمان روز و عدم اعتماد به نفس فرد در جامعه می‌باشد. بسط این مطلب خود نیازمند رساله‌ای است که در این مقاله نمی‌گنجد. گرچه من نکته‌هایی گفتم، اما باز نکته‌ها دارم که ناید در کتاب، از این رو بسط تحلیلی آن را به مخاطبان و حضار محترم می‌سپارم و به تک‌تک آنان گویم: «سفید بخوان»!

ترور حقوقی:

ترور حقوقی عبارت است از نداشتن پناهگاه حقوقی و محرومیت افراد از حقوق شهروندی خود در جامعه. تبعیض در دین و مذهب و رنگ و نژاد ملیت و ... گزینش‌های کلیشه‌ای، پاکسازی در ادارات و مدیریت‌های خرد و کلان کشور، نداشتن پناهگاهی حقوقی در دادگاه و دستگاه قضائی کشور و .. از مصادیق بارز ترور حقوقی در جوامع فاشیست‌پذیر و حاکمیت‌های توتالیتر می‌باشد.

در چنین نظام خودسرانه‌ای نابود کردن حقوق مدنی کل کشور مد نظر است، به گونه‌ای که سرانجام مردم کشور در سرزمین خودشان به مانند افراد فاقد ملیت و بی‌خانمان، از حقوق قانونی محروم می‌گردند و به تعبیر شاعری کرد «من بیه‌نا بیگانه، بیگانه بیهن صاحب یانه / مرا بیگانه پندارند و بیگانه را صاحب خانه».

ضرب‌المثل‌هایی چون: «زور نه بو قه‌واله به‌تالا»، «دز و قازی ده‌سنا ئینا کاسیوه‌نه / دزد و قاضی هم کاسه‌اند» نشان‌دهنده‌ی آن است که اسناد رسمی و قانونی در چنین مملکتی که این ضرب‌المثل در آن شکل می‌گیرد، تابع زور و اقتدار حاکمان و دولتمردانی است که سخن آنان عین قانون و قانون همانا سخن آنان است. در چنین جایگاهی دزد قاضی است و قاضی دزد اموال و حقوق مسلم مردم است، در چنین فضائی تا شهروندی از سر حق‌خواهی خواستار حقوق مدنی خود باشد، از آنجا که قاضی و دزد هر دو سر و ته یک کرباسند، پناهگاه حقوقی برای دادخواهی او وجود ندارد و به قول شاعری عرب:

«ان قاضینا عمی او تراه یتعامی سرق العید کان العید اموال الیتامی»

قاضی ما کور است و یا اینکه خود را به کوری می‌زند / عید فطر و قربان را نیز می‌دزدد گویی که عید هم اموال یتیمان است.

اگر به ضرب‌المثلی چون «کوله‌وه‌ری نانی خوی بری» توجه شود، به خوبی درمی‌یابیم که فضای نقد و انتقاد تا چه اندازه برای فرد منتقد مشکل آفریده است، انتقاد از سردمداران چنین جامعه‌ای همیشه همراه با خست و خواری و محرومیت از حقوق کاری و اقتصادی همراه بوده است، تا آنجا شأن و منزلت فرد منتقد به سطح سگی دم بریده تنزل یافته است و همراه با آن محرومیت از نان و نمک زندگی را نیز در پی داشته است. به گفته‌ی خانم هانا آرنه در چنین نمادی «هدف ایدئولوژی‌های توتالیتار دگرذیسی جهان خارج و یا استحاله انقلابی جامعه نیست، بلکه هدف آنها استحاله‌ی سرشت بشری است».

ترور فیزیکی و حقیقی:

ترور فیزیکی یا حقیقی فرد، اقدام به کشتن و از بین بردن فردی است که در ساختار جامعه‌ی فاشیستی، فردی معترض و منتقد است و به هیچ وجه با جنبش فاشیستی و نظام توتالیتار کنار نمی‌آید. برای نظام حاکم چنین فردی بسان وصله و اندامی ناهمگون درآمده است که آن را اندامی سرطانی و تباه‌شده تلقی می‌کند و او را در اولین لحظات ممکن از صفحه‌ی زندگی کنار می‌زند و بدین گونه از هر صدای ممکن که موجب بیداری جامعه شود و جامعه را به اندیشیدن وادارد، به طور جدی جلوگیری و ممانعت می‌کند و هر بار با ترور و اعدام و کشتن این مجموعه زهره چشمی را از تمام جامعه می‌گیرد.

اینجاست که به طور طبیعی ضرب‌المثل‌هایی چون: «زوان ئامان»، «زوان بازو سهر سلامت»،

«زوانی سور، سه‌روی سه‌وز مدو واره» از زبان توده‌ی دسپلین‌شده جاری می‌شود و به طور همیشگی و مستمر در اذهان و در اندیشه و گوش‌ها طنین می‌افکند.

آری هر فرد از افراد جامعه وقتی مرگ فرد معترض را به بدترین شیوه‌ی ممکن می‌بیند، وقتی هر نقد و اعتراض در جامعه‌اش سزاوار مرگ است، پی در پی به خود و نزدیکان خود تلقین و توصیه می‌کند، که مواظب زبان خود باشند، زبان به چیزی نگشایند که سر آنان را پای دار و یا نشانی برای گلوله قرار دهد، بایستی برای حفظ جان و نان افسار زبان خود را در دست صاحبان قدرت و زورسالاران قرار دهند و هیچ زبانی به چیزی جز خواسته و رضایت آنان نیچد.

در چنین جامعه‌ای هر زبان رک و پوست‌کنده‌ای که بی‌پرده به نقد ایدئولوژی حاکم و نظام حاکم بپردازد و در تنویر اندیشه‌ها نقش‌آفرینی کند و صاحب افکار سبزی باشد، بایستی به باد فنا برود.

باری حرکت‌ها و نظام‌های فاشیسم‌مأب با ترور فرهنگی، اکثریت جامعه را در تور عنکبوتی خود قرار می‌دهند و برای اقلیت باقی مانده از کشتن حقوقی آنان، معترضان را به حداقل می‌رسانند، که در این مصاف ضرب‌المثل «گر خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، «یاوای شارو کورا توپیچ ویت کور که‌ره» تحقق پیدا می‌کند، اما برای سرهایی که بوی قرمه سبزی می‌دهند، آشی پخته می‌شود، که نیم و جب روغن روی آن باشد بدین گونه نظام‌های توتالیتر و جنبش‌های فاشیستی به چیرگی تام در میان جامعه دست پیدا می‌کنند و به قول ارنست کاسیرر «فاشیسم مانند ماری عمل می‌کند که می‌کوشد شکار خود را نخست فلج کند و سپس به آن حمله‌ور شود».

نتیجه‌گیری:

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که ضرب‌المثل‌ها بخشی از عناصر فرهنگ معنوی و ساختار گفتاری هر ملت و قوم و عشیره‌ای است که در حرکت چگونه زیستن در جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنان به طور طبیعی و خودانگیخته شکل گرفته‌اند و با توجه به اینکه این عناصر، الگوها و این حرکات، چگونه زیستن در زندگی انسان باقی همیشه پابرجا می‌مانند اما در زمان‌ها مکان‌های دیگر در قالب‌های دیگری درمی‌آیند. ضرب‌المثلها قابل جلوگیری نیستند و کسی نمی‌تواند از روند تولید و اشاعه آنها جلوگیری کند و این را نیز تاریخ برای تمامی ملل و اقوام و سرزمینهای جهان به روشنی ثابت کرده است چرا که هیچ قومی در جهان یافت نمی‌شود که دارای سخنانی نغز، آهنگین و یا موزون نباشد و این دلیلی است بر این ادعا.

حال ما که در این برهه از زمان قرار گرفته‌ایم تاکنون از خود سوال کرده‌ایم که این دوره از زندگی ما

جولانگاه و خاستگاه چه ضرب‌المثل‌هایی است و نهایتاً چه باید اندیشید؟

فهرست منابع:

- آرنت، هانا (۱۳۶۶) توتالیتاریسم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم.
- آرنت هانا و سیاست مدرن، WWW. Iran project. in for
- آرنت هانا فیلسوف سیاسی آلمان، و بلاگ آکادمیا.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰) ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز.
- دبیر سیاقی، سید محمد (۱۳۶۱) گزیده امثال و حکم علامه دهخدا، تهران، انتشارات مزدک، چاپ دوم.
- فرساد منش، صفرعلی و لومیلاژووا (۱۳۸۴) فرهنگ امثال و حکم روسی - فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- گنجی، اکبر (۱۳۷۹) تلقی فاشیستی از دین و حکومت، تهران، نشر طرح نو، چاپ ششم.
- علیزاده، حسن (۱۳۷۷) فرهنگ خاص علوم سیاسی، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول.
- هه‌ورامانی، محمدامین (۱۹۸۹) فهره‌نگی زاراه‌ی زمانی کوردی، بغداد، دارالکتب و الوثائق ببغداد، چاپ اول.

